

دلایل شیخ مفید و سید مرتضی بر تجرد و مادی بودن نفس

مجله علمی پژوهش در روانشناسی، علوم تربیتی و علوم اجتماعی (سال پنجم)
شماره ۱۵ / بهار ۱۳۹۸ / ص ۴۱-۵۲

فایزه طهماسب نیا؛ مرضیه صادقی دشتی؛^۲ حسین حسینی امین^۳

۱. کارشناسی ارشد فلسفه و کلام گرایش کلام اسلامی دانشگاه قم

۲. استادیار فلسفه و کلام دانشگاه قم

۳. استاد یار فلسفه و کلام دانشگاه ولیعصر (عج) رفسنجان

نویسنده مسئول:

فایزه طهماسب نیا

چکیده

حقیقت انسان و نفس او همواره در میان متکلمان و فلاسفه یک موضوع مهم و مورد توجه بوده است. شخصیت انسان با دو بعد مادی و مجردی که دارد، جایگاه ویژه ای در میان مخلوقات دارد و چون فلاسفه و متکلمان به مباحث نظری در باب حقیقت انسان با توجه به ابعاد وجودی او می پردازند، لذا شیخ مفید و سیدمرتضی نیز در این باب نظرانی ارائه کرده اند، این تحقیق با هدف شناخت اثبات حقیقت نفس از دیدگاه این دو بزرگوار با روش توصیفی به این نتایج رسیده است: شیخ مفید نفس را امری مجرد می داند و قائل به تمایز نفس و بدن است. وی مانند فلاسفه نفس را مدبّر بدن می داند و دلائلی همچون مکلف دانستن روح یا نفس، مسئله حیات و آیه ۱۶۹ آل عمران و... به اثبات حقیقت مجرد نفس پرداخته است. اما سیدمرتضی دیدگاه مادی دارد و نفس و روح را همان هوای متردد در بدن معرفی می کند که شرط لازم برای حیات انسان است. ایشان نیز برای اثبات نظر خود دلائلی را ذکر می کند.

کلید واژه ها: نفس، حقیقت نفس، شیخ مفید، سید مرتضی.

مقدمه

انسان اشرف مخلوقات است با ویژگی‌ها و ابعاد شخصیتی متفاوتی نسبت به سایر موجودات. با توجه به این ویژگی‌های خاص، سؤالاتی در باب حقیقت و ذات واجد این ویژگی‌ها و نیز شرایط خاصی همچون تکلیف، حساب و کتاب و معاد برای او ایجاد شده است، مطرح بوده و هست. متکلمان و فلاسفه از جمله دانشمندانی هستند که همواره به دنبال پاسخگویی به اینگونه سؤالات بوده و نظریاتی در باب این حقایق وجودی ارائه کرده‌اند. سیدمرتضی و شیخ مفید از میان متکلمان، دو متکلم برجسته شیعه که نظرات ارزشمندی در باب حقیقت انسان مطرح کرده‌اند. اینکه مسئله نفس مسئله ای است که با سعادت و شقاوت انسان رابطه تنگاتنگی دارد که شناخت آن می‌تواند انسان را در مسیری به سمت کمال نهایی‌اش هدایت کند، باعث انجام این تحقیق شده و به دنبال شناخت دلایل اثبات حقیقت نفس از دیدگاه این دو بزرگوار است تا چراغی روشن در مسیر بیان حقیقت باشد. در این زمینه کتاب‌ها و مقالات بسیاری نوشته شده از جمله: اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، مارتین مکدرموت، (ترجمه احمد آرام)، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲. علیرضا اسعدی، متکلمان شیعه سیدمرتضی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم: معاونت پژوهشی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۱. مقاله: حقیقت انسان و تأثیران در تبیین حیات پس از مرگ از نگاه سیدمرتضی، حسن یوسفیان، مرتضی خوش‌صحب، دانش‌پژوه کارشناسی‌ارشد دین‌شناسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، معرفت کلامی ۹ - پاییز و زمستان ۱۳۹۱. در این آثار سعی شده است که تا حدودی دیدگاه سیدمرتضی و شیخ مفید درباره حقیقت انسان و چگونگی جاودانگی آن بررسی شود. هرچند پیرامون این موضوع تحقیقاتی به انجام رسیده است. لیکن سابقه و پیشینه بحث نشان می‌دهد که این مسئله از دیدگاه این دو دانشمند و با رویکرد مورد نظر تأمل و پژوهش قرار نگرفته است. این تحقیق به طور خاص به دلایل اثبات حقیقت نفس از دیدگاه این دو متکلم برجسته پرداخته است. در این تحقیق ابتدا مختصری در باب حقیقت انسان از دیدگاه این دو متکلم اشاره شده و سپس وارد بحث حقیقت نفس می‌شود و بعد از بیان نظرات این دو دانشمند، به بیان دلایل اثبات حقیقت نفس از نظر این دو پرداخته که در آخر نتیجه کلی بیان شده است.

۱) حقیقت انسان

نفس جزئی از وجود انسان است. پس باید حقیقت انسان از دیدگاه این دو متکلم مشخص شود تا حقیقت نفس روشن‌تر شود. از طرفی شناخت انسان بر چگونگی معاد نیز تأثیرمستقیمی دارد. لذا ابتدا به حقیقت انسان پرداخته می‌شود و سپس به حقیقت نفس.

در بین حکما و متکلمان درباره حقیقت انسان چهار دیدگاه اصلی وجود دارد که عبارتند از:

الف) حقیقت انسان جوهر جسمانی است.

ب) حقیقت انسان عَرَض است.

ج) حقیقت انسان جوهر مجرد است که نفس نامیده می‌شود.

د) حقیقت انسان مجموعه‌ای از جسم و نفس است. (سبزواری، ترجمه نجفی زاده، ۱۳۸۳ صص ۱۶-۱۹)

برخی از تعاریفی که از حقیقت انسان توسط فلاسفه و متکلمان ارائه شده، بدین شرح است.

۱) ابوالهذیل: انسان را همین هیكل محسوس می‌دانسته که دو پا و دو دست دارد.

(۲) ضاربین عمر: انسان را مجموعه‌ای از اعراض همچون رنگ و طعم و بو و نظایر آن‌ها می‌دانست.

(۳) ابن راوندی و اعوازی هم در این باب معتقدند که انسان عبارتست از جزء لایتجزا که جایگاه آن قلب است.

(۴) نظام معتقد بود که حقیقت انسان روح است و روح جسم لطیفی است که در تمام اجزای بدن سریان دارد. و بدن ابزار روح است.

(۵) بسیاری از متکلمان شیعه و فلاسفه بر این اعتقاد بودند که حقیقت انسان جسم و جسمانی نیست؛ مانند شیخ مفید و بنی نوبخت و معمر و بعضی از متکلمان عامه، روح را جوهری مجرد می‌دانستند که

به تدبیر بدن می‌پردازد. (صفایی، ۱۳۵۹، صص ۶۳-۶۴، اسعدی، ۱۳۸۸، صص ۱۷۲-۱۷۳)

پیشینه سخنان شیخ مفید در باب حقیقت انسان به معتزله و پسران نوبخت برمی‌گردد و سخن آن‌ها این بود که حقیقت انسان چیزی است که علم و قدرت، حیات، خواهش، بی میلی، دوستی، دشمنی را داراست. و این حقیقت قائم به نفس خویش است و در افعالش محتاج به ابزاری است و این آلت جسم است که نفس در انجام دادن افعالش از آن استفاده می‌کند. (خامنه‌ای، ۱۳۷۸، ص ۹۴۹)

دیدگاه شیخ مفید در باب حقیقت انسان.

شیخ مفید هویت انسان را روح یا نفس تعریف کرده است که جسم و جسمانی نیست.

وی در این باره با بنی نوبخت هم عقیده است و می‌گوید: انسان همان است که پسران نوبخت ذکر کرده‌اند و هشام بن حکم نیز از آن حکایت کرده بود. هر سه اندیشمند معتقد بودند که حقیقت انسان نفس است، نفسی که غیر مادی است؛ و اخبار اهل بیت نیز دلالت بر عقیده آن‌ها دارد. (خامنه‌ای، ۱۳۷۸، ص ۵۸)

شیخ مفید درباره حقیقت انسان معتقد است: انسان قائم به نفس است که نه حجم و بعد دارد و نه ترکیب در آن راه دارد نه حرکت و سکون و نه اجتماع و افتراق. آن شیء همان است که حکمای پیشین آن را جوهر بسیط نامیده‌اند. و هر فاعل زنده‌ای محدث یک جوهر بسیط است. (خامنه‌ای، ۱۳۷۸، ص ۵۹)

اشخاصی چون هشام بن حکم و نوبختیان و معمر نیز با شیخ مفید در این زمینه هم عقیده بودند.

از دیدگاه هشام بن حکم حقیقت انسان روح اوست و بدن ابزاری در خدمت روح است. و انسان تا زمانی که زنده است از ابزار و آلات حسی برای ادراک استفاده می‌کند، ولی پس از جدای روح از بدن، باز هم امکان فراگیری علم برای روح وجود دارد، هر چند ابزار حسی نباشد. (اسعدی، ۱۳۸۸، صص ۱۷۵-۱۷۶)

بنونوبخت نیز با تأثیرپذیری از مکتب هشام رأی او را پذیرفته است. و شاید هر دوی آن‌ها متأثر از نظرات فلاسفه باشند. (حسینی خضرآباد، ۱۳۹۰، ص ۲۵۵)

بنابراین شیخ مفید نیز مانند ایشان هویت انسان را نفس مجرد می‌داند و ویژگی‌های مشابهی را برای نفس قائل است.

دیدگاه سیدمرتضی در باب حقیقت انسان: قبل از بیان دیدگاه ایشان باید دو دیدگاه را که عقیده‌شان در این باب شبیه نظر سیدمرتضی است بیان شود تا مشخص شود که دیدگاه سیدمرتضی از کدام یک نشأت گرفته. این دو دیدگاه عبارتند از:

(۱) جزء لایتجزا

این گروه حقیقت انسان را جزء لایتجزا و امری بسیط می‌دانند، هویت انسان طبق این نظر به اجزاء اصلی اوست و این اجزاء جاودانه هست و ترکیب و تألیف این اجزاء باعث ساخته شدن شخص انسان می‌شود. این اجزاء ماده، صورت، روح و بدن هستند که با زایل شدن ترکیب آنها، انسان مرده محسوب می‌شود. طبق این دیدگاه ملاک جاودانگی انسان به نوع اجزا است.

سه نکته مهم این دیدگاه عبارتند از:

الف) معاد جسمانی مبتنی بر این است که چیزی که در اثر مرگ نابود می‌شود، فقط نسبت‌ها و اضافات و ارتباط میان اجزاء بدن و نظم و ترکیب میان اجزاء شخص است.

ب) اجزاء هر شخص منحصر در جوهر فرد است.

ج) این توجیه درباره معاد جسمانی نوعی تناسخ است. (شانظری، ۱۳۹۰، صص ۲۷۴-۲۷۸)

ب) هیکل محسوس

بر اساس این دیدگاه هویت انسان همان هیکل محسوس است که مکلف انجام تکلیف است؛ و کسی که مکلف است باید حیات و قدرت و علم داشته باشد. در نتیجه این هیکل محسوس دارای حیّ و قدرت و علم است.

متکلمانی همچون ابی‌هذیل علاف که این دیدگاه را پذیرفته‌اند، عقاید کسانی که روح را زنده و جسم بی‌جان می‌دانند را نمی‌پذیرند و در مورد آن می‌گویند: باطل است مذهب کسانی که جسد را زنده نمی‌دانند، زیرا بدن کار احساس و ادراک را انجام می‌دهد و به بیان دیگر این هیکل محسوس است که سردی و گرمی و درد و لذت را درک و احساس می‌کند. روح همان نفس و هوای متردد در جسم است و تا زمانی که این هوا در بدن جریان دارد، پس حیات هم جریان دارد و این هوا شرط وجود حیات در انسان است، اما این هوا خود حیات نیست. (اسدآبادی، ۱۴۱۱، ص ۳۳۴) سیدمرتضی همچون ابی‌هذیل علاف دیدگاه هیکل محسوس را در تعریف حقیقت انسان به‌عنوان مکلف مطرح کرده است. و می‌گوید: مکلف همان زنده «حیّ» است. او زنده آدمی را انسان می‌نامد و برای زنده فرشتگان و جن‌اسامی دیگری گذاشته است. فیلسوفان هم بر این باورند که زنده انجام دهنده تکالیف نفس است. به عبارت دیگر حیّ فعال را نفس می‌نامند. (سید مرتضی، ۱۴۱۱، ص ۱۱۴)

وی دیدگاه فلاسفه درباره حیّ فعال را رد می‌کند و درباره آن می‌گوید: حیّ همین مجموعه‌ای است که قابل مشاهده است؛ و مقصود از حیّ، اجزاء و ابعاد آن نیست، بلکه کل مجموعه‌ای است که ما از انسان مشاهده می‌کنیم و همه احکام از جمله مدح، ذم، امر، نهی نیز به حیّ تعلق می‌گیرد. (سید مرتضی، ۱۴۱۱، ص ۱۱۴)

وی معتقد است که حقیقت انسان نفس یا روح مجرد نیست، بلکه حیّ فعال است و آن مجموعه مشاهده‌پذیر است که فرد به واسطه آن ثواب و عذاب می‌بیند. همچنین معتقد است که این مجموعه مشاهده‌پذیر شامل روح و بدن است؛ و ادراک با اجزای همین مجموعه حاصل می‌شود.

در نتیجه او با دیدگاه استادش شیخ مفید و پیروان نوبخت و هشام بن حکم و معمر و فلاسفه که معتقدند حقیقت انسان همان نفس است، مخالفت می‌کند و آن را به‌عنوان ساحتی وجودی برای انسان در نظر نمی‌گیرد.

سیدمرتضی کسی را مکلف می‌داند که به تکالیف خود، علم داشته باشد. بر اساس این تعریف، خداوند نه تنها انجام تکالیف را از ما می‌خواهد بلکه فراگیری آن‌ها را نیز از ما خواسته است. به عقیده او مخاطب تکلیف «موجود حی» است که هرگاه در مورد ما به کار می‌رود، «انسان» نامیده می‌شود. (اسعدی، ۱۳۹۱، ص ۲۲۹)

مخاطب تکلیف

با توجه به آنچه که در باب حقیقت انسان از دیدگاه این دو متکلم ذکر شد، مشخص می‌شود که مخاطب تکلیف نیز از دیدگاه ایشان متفاوت است. شیخ مفید درباره ماهیت مکلف می‌گوید: روح مکلف است، زیرا حقیقت انسان که جوهر بسیط است روح نامیده می‌شود و ثواب و عقاب و امر و نهی و وعده و وعید به او تعلق می‌گیرد. بنابراین از نظر او روح مکلف به انجام تکالیف است و این

روح است که مورد امر و نهی الهی قرار می‌گیرد، نه بدن پس زنده انجام دهنده کارها را روح و آن قائم به نفس می‌داند. (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۶۰)

سیدمرتضی ماهیت مکلف را چنین بیان می‌کند: کسی که احساس می‌کند همان موجود حی است و آن دارای حیات است و آن مجموعه مشاهده‌پذیر است که مدرکات را درک می‌کند و حساب بر حی مکلفی است که مورد امر و نهی قرار می‌گیرد. (سید مرتضی، ۱۴۱۱ق، ج ۴، ص ۳۰)

بنابراین از دیدگاه سیدمرتضی تکلیف شونده از سوی خداوند همان موجود زنده است، موجود حی که دارای روح و نفس است، پس روح وابسته به موجود زنده است؛ زیرا روح هوای متردد در بدن مادی است، پس نمی‌توان آن را مکلف دانست، در نتیجه مکلف عبارت است از همان ترکیبی که قابل رویت است، احساس و ادراک در هر یک از اندام‌ها صورت می‌گیرد، اعمال هم توسط این اجزاء انجام می‌شود. در نتیجه او موجود حی را مادی می‌داند زیرا وجود امری و رای بدن که مجرد و تدبیر کننده بدن باشد را قبول نمی‌کند.

حقیقت نفس

پس از بیان حقیقت انسان از دیدگاه این دو متکلم، به تبیین حقیقت نفس از دیدگاه این دو متکلم پرداخته می‌شود. شیخ مفید در کتاب اوائل - المقالات چند معنی را برای نفس آورده است. نفس چند معنا دارد که عبارتند از:

۱. ذات هر چیز است (همان خود انسان است) یا به عبارت دیگر ذات و جوهر شیء.

۲. خون جاری و جهنده.

۳. دم و بازدم که همان هوا است.

۴. خواهش و میل طبع. (شیخ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، ص ۲۰۷)

شاهد به معنی اول قول عرب است؛ که می‌گوید: نفس شیئی است، یعنی ذات آن و خود آن است و شاهد به معنی دوم که قول ایشان است که هر آنچه نفس سائله دارد، حکمش چنین است و چنین است و شاهد به معنی سوم آن است که گفته‌اند: فلان کس هلاک شد نفسش، هرگاه منقطع گردد نفس او و باقی نماند در جسمش، همچون هوایی که بیرون آید از حواسش. و شاهد به معنی چهارم قول خداوند تعالی است که فرموده: «ان النفس لامارة بالسوء» (سوره یوسف، آیه ۵۳) یعنی شماها را خداوند از خشم و عقاب خود بر حذر می‌دارد. مراد هوا و خواهش خواننده است به قبح و گاهی معنی می‌شود به نفس از نغمت و خشم. (شیخ مفید، ۱۳۷۱، ص ۵۱)

نفس در قرآن به معنی شخص انسان و ذات و «خودآگاه» او به کار رفته است، که شیخ مفید نیز بر همین باور است. یعنی نفس انسان در حد ذات خود است و قائم به ذات خویش است. (خامنه ای، ۱۳۷۸: ۱۷۰)

در این دیدگاه نفس فقط در مقام فعل نیاز به بدن دارد نه در ذات. شیخ مفید نظرش در باب حقیقت نفس با معمر هم عقیده و به دیدگاه فلاسفه نزدیک است.

سیدمرتضی در باب حقیقت نفس بر مبنای حقیقت نفس بر مبنای آیه قرآنی «تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ» (سوره مائده، آیه ۱۱۶) به بیان معانی نفس می پردازد: و می گوید: نفس در لغت، معانی متعددی دارد و گاهی کاربردهای متباین پیدا می کند، از جمله اینکه: نفس عبارت است از نفس انسان و حیوان که اگر موجودات جاندار نفس، نداشته باشند، زندگی ندارند و مرده محسوب می شوند. (سید مرتضی، ۱۴۰۳: ۱، ص ۶)

این نوع نفس در آیه قرآن به این صورت اشاره شده است: «کل نفس ذایقه الموت» (سوره آل عمران، آیه ۱۸۵) بنابراین سیدمرتضی نفس را یکی از شرطهای لازم برای حیات انسان و حیوان می داند. او تعبیر دیگری که برای نفس مطرح می کند، از جمله: «نفس در مفهوم مناعت طبع و عزت و بزرگواری و همت بلند، چنانکه گویند: فلانی نفس پاک ندارد، به این معنا که همت بلند

ندارد. نفس ذات و حقیقت یک چیز. چنانکه گفته اند: فلان چیز «فی نفسه» چنین است. نفس: اراده؛ گویند: فلانی نفس این کار رو ندارد. نفس: وجود و عین چیزی. (سید مرتضی، ترجمه نصرت الله فروهر، ۱۳۷۶، ص ۱۲۸)

دلایل اثبات وجود نفس

با توجه به آنچه که در باب حقیقت انسان و نفس از دیدگاه این دو متکلم بیان شد. اختلاف نظرهای وجود داشت و این تفاوتها در بحث دلایل اثبات نفس نیز نمایان می شود، که در اینجا بیان می شود.

دلایل شیخ مفید برای اثبات وجود نفس:

شیخ مفید برای اثبات وجود نفس دلایلی را بیان می کند که به شرح زیر هستند؛

دلیل اول: مکلف دانستن نفس یا روح است. وی در این باب می گوید: مراد از انسان، جوهر بسیط است که روح نامیده می شود و ثواب و عقاب و امر و نهی و وعده و وعید به او تعلق می گیرد. از نظر او روح مکلف به انجام تکالیف است و این روح است که مورد امر و نهی الهی قرار می گیرد، نه بدن مادی، بنابراین زنده انجام دهنده کارها را روح و آن را قائم به وجود نفس معرفی می کند.

شیخ مفید گاهی نفس و روح را مترادف می داند. از جمله وقتی که روح را به معنای انسان مورد تکلیف و حقوق می داند. وی می گوید: «انسان قائم به نفس است که نه حجم دارد و نه بعد و نه دارای ترکیب، حرکت، سکون، اتصال، انفصال است.» (شیخ مفید، ترجمه نصرت الله فروهر، ۱۳۷۲، ص ۵۸) وی گاهی از نفس تعبیر به روح می کند که پس از جدا شدن از بدن، باقی است و به خاطر اعمالی که انجام داده بود، نعمت یا عذاب می بیند. پس او نفس و روح را از نظر مجرد بودن واحد و مترادف می داند.

دلیل دوم: علم، قدرت، حیات، اراده، کراهت، بغض، حب، قائم به نفس مجرد است نه بدن. چرا که آنها را امری مجرد هستند نه مادی، و منشأ همه اینها نفس است، که در انجام افعالش به آلتی به عنوان جسد نیاز دارد. (شیخ مفید، ترجمه نصرت الله فروهر، ۱۳۷۲، ص ۵۸)

اگر جسد مادی واجد این ویژگی‌ها باشد. لازم می‌آید یک جسد مرده هم دارای احساس و علم باشد، لیکن بدن پس از مرگ از بین می‌رود. (مکدرموت، ۱۳۷۲، ص ۲۹۳)

دلیل سوم: رابطه نفس و بدن

حقیقت انسان نفس مجرد و جوهری بسیط و در حد ذات خود، محتاج به بدن مادی نیست؛ و تنها برای انجام افعال خود به ابزاری نیازمند است که آن بدن است، به عبارت دیگر آن مدبّر بدن است بنابراین نفس با بدن به عنوان

فرمانروا و مدبّر آن ارتباط دارد، همانگونه که خداوند مدبّر جهان است، نفس هم مدبّر بدن است. در این موضوع ایشان با فلاسفه هم عقیده است. (صفایی، ۱۳۵۹، صص ۶۳ و ۶۴)

دلیل چهارم: مسئله حیات

شیخ مفید حیات را به دو قسم تقسیم می‌کند:

(۱) حیات جسمانی: یعنی سر و پا و قادر به فعل بودن، بدن انسان که با موت زایل می‌شود.

(۲) حیات روحانی یا واقعی که منشأ علم و قدرت و بقا ثبات است.

شیخ مفید می‌گوید: چون خداوند خواست آنان را زندگی دهد، حیات را که همان روح است در آنان پدید آورد؛ و آن حیات دارای علم و قدرت است؛ این حیات از نوع حیاتی نیست که در بدن هاست. (خامنه‌ای، ۱۳۷۸، ص ۱۶۰)

در نتیجه بین بدن و نفس تمایز قائل می‌شود و معتقد است که حیات واقعی همان حیات روحانی است که بوسیله در نفس تحقق می‌یابد.

دلایل نقلی

شیخ مفید آیاتی را برای اثبات وجود نفس و تجرد آن بیان می‌کند؛ از جمله: نظر ما درباره ذات روح آن است که از جنس بدن نیست و خلقتی دیگر است. (حسینی، ۱۳۷۱، ص ۵۹) (به جهت آنکه خداوند فرموده است: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (مومنون: ۱۴)

پس روح نه عین بدن است و نه جزیی از بدن، بلکه امری مجرد است که بدن را تدبیر می‌کند.

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ» (آل عمران: ۱۶۹) هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار بلکه آنان زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. پس خبر می‌دهند که ارواح نمرده‌اند، هرچند جسم‌هایشان در زمین متلاشی شده‌اند. همچنین او روایتی از امام باقر و امام صادق (ع) در این باره بیان می‌کند که فرموده‌اند: چون روح مؤمن از بدن جدا شود، خداوند آن روح را در بدنی که رها کرده است جای دهد تا آنها را از بهشت خویش برخوردار گرداند. (خامنه‌ای، ۱۳۷۸، ص ۱۵۱)

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ رَبِّكَ الْكَرِيمُ، الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ، فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ» (سوره انفطار، ۶-۸)

ای انسان، چه چیز ترا به پروردگار بخشنده‌ات گستاخ کرده است. آن خدایی که تو را خلق کرد و به درستی بپرداخت و برابر ساخت. ترکیب ترا به آن صورتی که خواست.

بنابراین خداوند آگاه می‌کند که حقیقت انسان جسم یا جسمانی نیست؛ ایشان در این آیه صورت را همان نفس می‌داند، چیزی که غیر از صورت ظاهری است. (مکدرموت، ۱۳۷۲، ص ۲۹۷)

بنابراین شیخ مفید اثبات می‌کند که اولاً نفس به عنوان یک حقیقت وجود دارد و ثانیاً وجودش مجرد و متمایز از بدن جسمانی است.

دلایل سیدمرتضی برای اثبات وجود نفس.

سید مرتضی معتقد به وجود نفس در انسان است ولی همچون فلاسفه و شیخ مفید آن را مجرد نمی‌داند.

دلایل ایشان برای اثبات وجود نفس بدین شرح است.

دلیل اول: ایشان درباره ماهیت مکلف می‌گویند: کسی که احساس می‌کند همان موجود حیّ است و آن دارای حیات است و آن مجموعه‌ای مشاهده‌پذیر است که مدرکات را درک می‌کند و حساب بر حیّ مکلفی است که مورد امر و نهی قرار می‌گیرد. (سید مرتضی، ۱۴۰۵، ج ۴، ص ۳۰)

بنابراین از دیدگاه او تکلیف شونده از سوی خداوند همان موجود زنده است، موجود حیّ دارای روح و نفس و رگ و خون و ... است، پس روح وابسته به موجود زنده و تابع آن است؛ زیرا روح هوای متردد در بدن مادی است، پس نمی‌توان آن را مکلف دانست. پس مکلف همان بدن است که ادراک و احساس دارد و اعمال هم توسط این اجزا انجام می‌شود. (سید مرتضی، ۱۴۰۵، ج ۴، ص ۳۰)

سیدمرتضی درباره وجود روح دیدگاهی مانند دیدگاه معتزله را دارد. وی روح را به هوای سردی در قلب، ماده نفس و شرط حیات تعریف کرده است. (سید مرتضی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۲۷۱)

در جای دیگر می‌گویند: روح هوایی در منفذهای جسم موجود زنده در حال رفت و آمد است و زنده بودن ما مشروط به تردد آن است. آنچه در منفذهای جماد (موجودات بی‌جان) رفت و آمد دارد، روح نامیده نمی‌شود. (سید مرتضی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۱۳۰)

پس ایشان روح را شرط حیات می‌داند. روح و نفس را یکی می‌داند که همواره در هنگام خواب و بیداری همراه بدن است و از آن جدا نمی‌شود، چون جدایی آن از روح منجر به مرگ می‌شود.

سیدمرتضی تبیینی جسمانی از روح ارائه می‌دهد که همان هوای موجود در منفذهای بدن انسان و شرط زنده بودن اوست. (یوسفیان، ۱۳۹۲)

وی برای اثبات ادعای خود و رد دیدگاه فلاسفه و شیخ مفید که قائل به تجرد نفس اند، دلائلی را ذکر می‌کند به شرح زیر:

دلیل اول: ادراک انسان با همین اجزایی که قابل مشاهده است حاصل می‌شود، پس ادراک مادی است. درد و لذت تابع ادراکند، و این دو تنها در جای هستند که حیات باشد، و از آنجای که درد و لذت در اندام‌ها حاصل می‌شود پس مادی هستند.

همچنین اعمال و افعال مبتدا هم در اطراف همین بدن مادی ظاهر می‌شوند. اما این آثار مادی باید به امری مستند باشند آن امر یا مادی یا مجرد، طبق نظر سیدمرتضی می‌گویند: این امر مادی است.

ایشان در باب منشأ این آثار دو فرض را بیان می‌کند:

(۱) همین مجموعه مشاهده پذیر است.

(۲) امری نامعلوم و ورای مجموعه قابل مشاهده است.

سیدمرتضی فرض اول را معقول می‌داند؛ و فرض دوم را نامعلوم و تصورناپذیر.

با استناد به بحث استحقاق مدح و ذم بر افعال، به دنبال متعلق مدح و ذم می‌گردد. و متعلق آنها را امری معلوم می‌داند نه امری نامعلوم. (سید مرتضی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۱۸)

دلیل دوم: پس چگونه خارج می‌شود آن حیّ از صفاتش و باطل می‌شود و چرا وقتی از وسط قطع می‌کنند او میمیرد ولی وقتی دست او را قطع می‌کنند او نمی‌میرد. چه تفاوتی میان این دو هست؟

با توجه به این پرسش می‌توان فهمید که اجزایی اصلی بدن که قابل مشاهده است حقیقت انسان است. دلیل نقلی که سیدمرتضی در اثبات وجود نفس مطرح کرده است آیه «کل نفس ذایقه الموت» (سوره آل عمران، آیه ۱۸۵) است؛ که ایشان در باب می‌گوید: نفس عبارت است از نفس انسان و حیوان که اگر موجودات جاندار نفس، نداشته باشند، زندگی ندارند و مرده محسوب می‌شوند. پس نفس را یکی از شرطهای لازم برای حیات انسان و حیوان می‌داند. (سید مرتضی، ترجمه نصرت‌الله فروهر، ۱۳۷۲، ص ۱۲۸)

نتیجه‌گیری

سیدمرتضی و شیخ مفید دو تن از متکلمان اسلامی، هر دو به وجود نفس برای انسان معتقد هستند ولی در باب حقیقت آن اختلاف نظر دارند. شیخ مفید نفس را امری مجرد می‌داند و قائل به تمایز نفس و بدن است. نفس را مدبّر بدن می‌داند، دیدگاهش همچون فلاسفه اسلامی است و برای اثبات نفس و تجرّد آن دلائل عقلی همچون مکلف بودن نفس یا روح، وجود صفات علم و قدرت و حیات و اراده و کراهت و... در نفس، نوع رابطه نفس و بدن و مسئله حیات و دلائل نقلی چون آیه ۱۶۹ سوره آل عمران را بیان می‌دارد.

اما سیدمرتضی دیدگاه مادی دارد و همچون متکلمان هم‌عصر خویش روح و نفس را امری مادی و هوای متردد در بدن معرفی می‌کند که شرط لازم برای حیات هستند، نه اینکه مدبّر بدن باشند. و برای ادعای خویش دلائلی را ذکر می‌کند. اما آنچه به نظر قابل قبول‌تر است نظرات شیخ مفید است که با آیات نیز سازگارتر است.

منابع

قرآن کریم

۱. هادی سبزواری، **معاد در فلسفه و کلام اسلامی**، تألیف و ترجمه مهدی نجفی افرا، تهران: جامی، ۱۳۸۳.
۲. احمد صفایی، **هشام بن حکم مدافع حریم ولایت**، تهران: نشر آفاق، ۱۳۵۹.
۳. علیرضا اسعدی، **متکلمان شیعه هشام بن حکم**، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۸.
۴. محمد خامنه‌ای، **روح و نفس**، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدا، ۱۳۷۸.
۵. علی حسینی خضراآباد، **نوبختیان ابوسهیل و ابومحمد**، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۰.
۶. جعفر شانظری، **ترجمه و شرح مبدأ و معاد ملاصدرا (معاد شناسی)**، قم: دانشگاه قم، ۱۳۹۰.
۷. حسینی، محمدعلی، **ترجمه الاعتقادات و تصحیح الاعتقاد**، تهران: اسلامیه، ۱۳۷۱.
۸. ابی حسن عبدالجبار اسدآبادی، **المغنی فی ابواب التوحید و العدل**، (سایر پدیدآوران، قاسم، محمود محمد، (محقق)، مذکور، ابراهیم بیومی، (ویراستار)، حسین، طه (ویراستار))، بیروت: بی تا، ۱ ق.
۹. ابوالقاسم علی بن حسین موسوی البغدادی (سید مرتضی)، **الذخیره فی علم الکلام**، تحقیق سید احمد حسینی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ ق.
۱۰. _ ، **رسائل الشریف المرتضی**، ج ۴، قم: دارالقرآن الکریم، ۱۴۰۵ ق.
۱۱. _ ، **ترجمه نصرت‌الله فروهر، طیف الخیال**، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری، دفتر مطالعات دینی هنر، ۱۳۷۶.
۱۲. _ ، **امالی سید مرتضی فی تفسیر الحدیث و الادب**، ج ۱، قم: منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۳.
۱۳. علیرضا اسعدی، **متکلمان شیعه سید مرتضی**، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم: معاونت پژوهشی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۱.
۱۴. محمد بن نعمان بغدادی عکبری، **مسائل السرویة**، قم: المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق ، ۱۳۷۲.
۱۵. _ ، **اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات**، قم: مکتبه الذاورى
۱۶. _ ، **ترجمه اعتقادات شیخ صدوق با حواشی شیخ مفید**، تهران: علمیه اسلامی، ۱۳۷۱.
۱۷. مارتین مکدرموت، **اندیشه‌های کلامی شیخ مفید**، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.

۱. یوسفیان، حسن و خوش صحبت، مرتضی، **حقیقت انسان و تأثیر آن در تبیین حیات پس از مرگ**، دانش پژوه کارشناسی ارشد دین شناسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) ۱۳۹۲